

مسئله را گام به گام یعنی همانطور که در طی دهه ۲۰ به تدریج در روسیه شکل گرفت مورد مطالعه قرار دهیم.

۱- بوخارین و تئوری تعادل

یک متدولوژی واحد تمام پیکره مباحثات اقتصادی بوخارین در طی دهه ۲۰ را به یکدیگر مرتبط میسازد. از رساله معروف او تحت عنوان "اقتصاد دوران گذار" (۱۹۲۱) که اولین اثر مهم او در زمینه سایل اقتصادی مربوط به سوسیالیسم است گرفته تا آخرین رساله های او در سالهای آخر دهه ۲۰ از جمله اثر معروف دیگرش تحت عنوان "یادداشت های یک اقتصاددان" (۱۹۲۸)، وی مستمرا و مداوما بر ابقای "تعادل" در اقتصاد روسیه پای میفشارد. ایده "تعادل" در اقتصاد آن ایده محوری است که همه مباحثات اقتصادی بوخارین در این دوره را به یکدیگر متصل می کند.

در حقیقت او با انتشار رساله اش تحت عنوان "ماتریا لیسم تاریخی" (۱۹۲۱) این درک خود از "تعادل" - که در آن دوران درکی رایج چه در بین جریانات سوسیال دمکرات و چه کمونیست اروپا بحساب می آمد - را تا حدیک قانون عمومی برای حرکت هر پدیده مادی تئوریزه کرده بود. بوخارین برای این باور بود که رابطه طبیعت و جامعه، و همچنین رابطه اجزاء و عناصر مختلف یک جامعه در تعادلی دائمی متحول بسر می برند. بنظر او سیر حرکت هر پدیده مادی سیری خطی نبود، بلکه پدیده های مادی در اثر تناقضات درونی شان و همچنین در اثر فعل و انفعالات متقابلشان با محیطی که در آن قرار دارند، بطور مستمر و وقفه ناپذیری مراحلی را در حیات خود طی میکنند که در این مراحل نوعی تعادل درونی و بیرونی برایشان مقدور میگردد. البته هر تعادلی بزعم بوخارین ناپایدار است زیرا نفس در حرکت بودن ماده و لذا نفس جاری بودن تناقضات درونی و بیرونی یک پدیده مادی، همواره لزوم فرا تر رفتن از یک تعادل موجود به نفع یک تعادل جدید را برای آن الزامی میسازد. وی این تئوری تعادل خود را بعنوان یک قانون عمومی ماتریا لیسم تاریخی چنین فرموله می کند:

"بایستی بجا طرد داشت که چنین تعادلی که ما در طبیعت و در جامعه مشاهده می کنیم تعادلی مطلق و لایتغیر نیست، بلکه تعادلی در جریان است، یعنی بدین معناست که چنین تعادلی میتواند برقرار شده و از بین برود، و مجدداً بر یک پایه جدید برقرار شده و دوباره از بین برود." (۱)

این متدولوژی به نظر بوخارین همان چیزی است که سالها پیش هگل از آن بعنوان دیالکتیک نام برده بود و ما رکن با جدا ساختن پوسته عرفانی از هسته انقلابی اش مبنای جهان بینی مادی خویش قرار داده بود:

"هگل ... اولین حالت تعادل را تز، بهم خوردن تعادل را آنتی تز، و برقراری تعادل یک پایه جدید را سنتز نامید ... و خصوصیات حرکت را که در تمام چیزها خود را در این فرمول سه گانه نشان میدهند دیا لکتیک نام نهاد." (۲)

تا آنجا که به جامعه انسانی برمیگشت، برای بوخارین مهمترین تعادل تعادلی بود که میان جامعه انسانی و محیط خارجی آن یعنی طبیعت برقرار میشود. به نظری تکنولوژی یا "نیروی های مولده" واسطه بین جامعه انسانی و طبیعت هستند. از اینرو به زعم او حدود عملکرد این دو بر یکدیگر و امکان فرا تر رفتن از یک تعادل و رسیدن به تعادل دیگری میان این دو واسطه رشد تکنولوژی و رشد نیروهای مولده تعیین می کند. تعادل بیرونی جامعه انسانی با طبیعت به نظر بوخارین تعادل درونی اجزاء و عناصر مختلف جامعه انسانی (از جمله روابط بین انسانها، سیستم عقاید، سنن، آداب، اخلاقیات، علم، فلسفه، مذهب، هنر و ...) را تحت الشعاع قرار میدهد و متاثر می سازد. بنا بر این صرف تغییر در سطح تکنولوژی یک جامعه برای بوخارین کافی بود تا تعادل بین آن جامعه و طبیعت اطرافش را متحول سازد، و لاجرم موجبات تغییر تعادل موجود میان همه اجزاء آن جامعه را نیز موجب گردد:

"ماهیت تعادلی که میان جامعه و طبیعت برقرار است
سیر اصلی حرکت جامعه را تعیین می کند. تعادل درونی
(ساختاری) کمیتی است که به تعادل خارجی بستگی دارد." (۳)

در پایه ای ترین سطح تحلیل، بوخارین معتقد بود که رابطه جامعه انسانی و طبیعت یک رابطه انرژی است. جامعه انسانی با استفاده از تکنولوژی و ابزارهای تولید خود بر محیط اطرافش اثر میگذارد تا از آن برای فعل و انفعالات درونی خود انرژی کسب کند. کمیت این انرژی بدست آمده نیروی محرکه دورنی جامعه انسانی است، و لذا چگونگی توزیع توان مادی و انسانی آن در بین شاخه های مختلف فعالیتش را تعیین می کند. بوخارین این باور خود را چنین تبیین می کند:

"سوخت و ساز (متابولیسم) میان انسان و طبیعت دلالت بر ... انتقال انرژی مادی از طبیعت خارجی به جامعه دارد؛ مخارج جامعه انسانی (تولید) از طریق استخراج انرژی از طبیعت تامین میشود، همان انرژی که قرار است به جامعه افزوده شود (از طریق توزیع محصولات بین

اعضاء جا معه) و توسط جا معه جذب میشود (از طریق
مصرف) (۴)

بعبارت دیگر بزعم بوخارین اینکه تعادل ناپایدار بین طبیعت و جا معه انسانی به چه تعادل جدیدی منجر میشود؟ مری از پیش تعیین شده نیست، در صورتی که ترازانرژی مبادله شده میان جا معه و طبیعت مثبت باشد، یعنی انرژی حاصل از تولید منهای انرژی صرف شده توسط آن یک کمیت مثبت را بسازد جا معه میتواند یک مرحله تکاملی روبه جلورانی کند، و در تعادلی مافوق گذشته با طبیعت قرار گیرد؛ و بالعکس در صورتیکه ترازانرژی جا معه منفی باشد، یعنی جا معه بیش از آنچه میتواند تولید کند مصرف کند یا از بین ببرد (مثلا در مواقع جنگ)، در آن صورت رشد جا معه از یک نرخ منفی برخوردار میگردد و در تعادلی مادون آنچه پیشتر با طبیعت داشت قرار میگیرد.

تولید، توزیع و مصرف محصولات یک جا معه، بر اساس اقتضایات آن صورت میگیرد، لذا طبیعی است آنگاه که بوخارین توجه خود را از عرصه وسیع "ماتریالیسم تاریخی" به اقتضایات معطوف میگرداند محوری بودن قانون "توازن" در این عرصه را نیز مورد تاکید قرار میدهد:

"ما رکن درد رکن تئوریکش از نظام کمکا پیتالیستی مناسبات تولیدی، از مسلم بودن وجود این نظام آغاز می کند. اینکه این نظام وجود دارد بدین معناست که ... نیازهای اجتماعی برطرف میشوند، حداقل تا به آنجا که مردم نه تنها توان خود را به تدریج از دست نمیدهند که بالعکس میتوانند زندگی کنند، فعالیت نمایند و تولید مثل کنند. در جا معهای که در آن تقسیم کار اجتماعی وجود دارد - و وجود یک جا معه کالایی سرمایه داری مسبوق به وجود چنین تقسیم کاری است - میبایست نوعی تعادل در کل نظام برقرار باشد. ذغال سنگ، آهن، ماشین آلات، پنبه، الیاف، نان، شکر، چکمه و غیره، همه در مقادیر ضروری تولید میشوند، کار انسانی زنده با استفاده از مقادیر مقتضی ابزار تولید، متناسباً در مقادیر ضروری برای تولید همه این اقلام صرف میشود. به احتمال زیاد همه نوع کم و زیاد شدن و نوسان ممکن است در اینجا رخ دهد؛ علیرغم این، تمام سیستم توسعه می یابد و پیچیده تر میشود، تکوین می یابد و مداوماً در حرکت و نوسان است. ولی در مجموع که بنگریم، در یک حالت تعادل قرار

دارد.

کشف قوانین تعادل معطل اساسی اقتصاد شورویک
را تشکیل میدهد. (۵)

از اینرو برای بوخارین قانون ارزش، که مارکس از آن بعنوان قانون پایه ای نظام سرمایه داری نام می برد، به عاملی تقلیل می یابد که صرفاً بقای تعادل نظام اقتصادی آنارشیک سرمایه داری را ممکن می سازد. به عبارت دیگر برای او قانون ارزش قانونی است که تعادل اقتصاد سرمایه داری را آنجا که آنارشی (هرج و مرج) با زار بطور روزانه و دائماً تعادل کل نظام را به خطر می اندازد برقرار می سازد و نه چیزی بیشتر از آن :

"قانون ارزش شرط پایه ای برای [حفظ] ساختار
آنارشیک تولید [سرمایه داری] و شرط ضروری برای [حفظ]
تعادل متحرک نظام سرمایه داری است." (۶)

حاکمیت این قانون در عرصه گردش بزم بوخارین تعادل بین تولید و مصرف، صنعت و کشاورزی، و بخش های مختلف صنعت را برقرار می ساخت. از اینرو در صورتی که هر یک از اجزاء اقتصاد سرمایه داری، بدلیل ترقی یا تنزل در کمیت یا موقعیت خود، موجب بهم خوردن تعادل درونی جامعه سرمایه داری میشد. مثلاً وقتی که یک بخش از صنعت بیشتر از بخش های دیگر توسعه می یافت، و این تعادل قبلی بین اجزاء صنعت را برهم می زد. قانون ارزش با جایابی امکانات مادی و انسانی جامعه از یک عرصه به عرصه دیگر موجبات ایجاد تعادل جدیدی در جامعه را فراهم می آورد. همه قوانین دیگر اقتصاد سرمایه داری، مثلاً قانون قیمت، قانون رقابت، قانون هزینه تولید، قانون نرخ متوسط سود، همه و همه بنظر بوخارین صرفاً عملکردهای ویژه قانون ارزش در این یا آن زمینه معین اقتصادند. هر یک از این قوانین به نحوی از انحاء موجبات حفظ تعادل درونی نظام اقتصادی جامعه سرمایه داری را فراهم می آورد. اگر عملکرد قانون ارزش از امکان حفظ تعادل جامعه در چهارچوب امکانات موجود برخوردار نمیشد، در آن صورت به زعم بوخارین جامعه با یک بحران مواجه میگردد. بحران زمینه ایجاد یک تعادل جدید در اقتصاد سرمایه داری را به نحوی که قانون ارزش بتواند بر فعل و انفعالات آن ناظر باشد ممکن میگرداند.

بنظر بوخارین، جامعه سرمایه داری قرن بیستم دیگر به مرحله ای رسیده است که تاریخاً امکان حفظ تعادل اقتصاد آن بر اساس عملکرد قانون ارزش دیگر ممکن نیست. این قانون برای موثر بودن عملکردش به آزادی رقابت و تبادل آزاد محصولات حوامع سرمایه داری بایکدیگر احتیاج داشت. حال آنکه ظهور انحصارات و تراست ها، برقرار شدن تعرفه های گمرکی، انحصار تجارت خارجی، قیمت های

انحصاری محصولات تولید شده توسط انحصارات و تراست ها، ... همه و همه عوام ملی هستند که بر عملکرد موثر این قانون موانع جدی گذاشته اند. بنظر بوخارین، ایجاد یک تعادل جدید در جوامع انسانی پیشرفته قرن بیستم تنها در صورتیکه تولید با برنامها و سازمان یافته صورت گیرد، امکان پذیر است. بعلاوه بزعم بوخارین خود تکوین سرمایه داری زمینه این تحول اساسی در مکانیسم تعادل تولید جامعه را بوجود آورده است. جوامع سرمایه داری هر چند از نظر تئوریک از امکان محرز شدن به تولید با برنامها برخوردار شده بودند، و ایجاد تراست ها و انحصارات در سالهای اول قرن بیستم و بویژه ظهور سرمایه داری دولتی در دوران جنگ جهانی اول در کشورهای اروپائی این چشمانداز را ترسیم کرده بود، اما علیرغم همه اینها، بوخارین برای نظر بود که از نظر تاریخی - طبقاتی ایجاد چنین وضعیتی تنها از عهده طبقه کارگر برمی آید. در غیر این صورت، یعنی هرگاه طبقه کارگر به این رسالت خود عمل نمی کرد، بزعم بوخارین جوامع بورژوازی صرفاً از توان تولید با برنامها و سازمان یافته شان برای جنگ و ویرانی جوامع انسانی، و همراه با آن تمدن بشری، استفاده میکردند. برای او راه دیگری جز ایندو نمیتوانست وجود داشته باشد:

"... از این نتیجه میشود که هرگونه بازتولید صنعت ...

که رویای خیال پردازان سرمایه داری است، غیر ممکن می باشد. تنها راه رسیدن به این آرزو منوط به آن است که پائین ترین حلقه این سیستم، نیروی مولده اصلی جامعه کاپیتالیستی یعنی طبقه کارگر، از موقعیت حاکمه در سازمان کاراجتماعی برخوردار شود. ... از اینرو بشریت بایک دوراهی مواجه است: 'مرگ تمدن یا کمونیسم'، شق دیگری وجود ندارد." (۷)

به این دلیل بود که بوخارین در ۱۹۲۰ تولید با برنامها و سازمان یافته را آلترنا تیو ممکن و اجتناب ناپذیر هر جامعه سرمایه داری میدانست که کارگران در آن انقلابی بیروزمند را بر علیه سرمایه داری از سر گذرانده باشند. بنظر وی تنها در آن صورت است که یک تعادل جدید و پایدار میان اجزاء مختلف جامعه انسانی میتواند برقرار شود، بدون آنکه چنین تعادلی بتواند در خدمت پسرفت یا فتنای تمدن بشری بکار گرفته شود. برقراری کمونیسم جنگی در همان سالهای ۱۹۱۸-۲۱ در روسیه، بوخارین را متقاعد ساخت که می شود تولید با برنامها را یکباره جایگزین تولید انارشیک کالایی سرمایه داری کرد. با توجه به تجارب آن دوره، بوخارین انقلاب اکتبر و کمونیسم جنگی را در حکم تأیید چشمانداز تئوریک خود میدانست. از اینرو در همه تجویزات او طی آن دوره این نکته مشترک بود که

تمامی عرصه ها و جوانب مختلف تولید در روسیه با ید تابع ترتیبات و تمهیدات تولید با برنامه قرار گیرند، از تولید صنعتی تا کشاورزی، از شرکت کارگران در تولید گرفته تا دهقانان، از میزان تولید گرفته تا مصرف، همه و همه می با یست بزعما و درجه ها رچوب یک برنامه متمرکز و سراسری جایگاه خود را بازمی یافتند. طی این پروسه، بوخارین "قهر انقلابی" را قائله این تحول اساسی در جامعه میدانست. بنظروى تنها در این صورت بود که جامعه می توانست، تحت حاکمیت کارگران، برای همیشه از حاکمیت تولید انارشیک سرمایه داری خلاصی یا بسد و به یک تعادل جدید تاریخی برسد. بوخارین این شیوه نگرش کلی خود را در کتاب "اقتصاد دوران گذار" چنین ترسیم می کند:

"به محض دستیابی به اقتصاد اجتماعی سازمان یافته، کلیه "مسائل" اساسی اقتصاد سیاسی از میان می روند؛ مسئله ارزش، قیمت، سود، و غیره، در اینجا دیگر روابط بین انسانها خود را از طریق 'روابط بین اشیاء' نشان نخواهد داد، و اقتصاد جامعه هم دیگر نه بر اساس نیروهای کور بازار و رقابت که بر اساس یک نقشه آگاهانه اتخاذ شده، تنظیم خواهد شد." (۸)

طی دوران کمونیسم جنگی بوخارین عقب ماندگی روسیه را مانعی بر سر راه تحول آن به جامعه ای متکی به تولید با برنامه، و بدین اعتبار سوسیالیستی، نمیدانست. به نظرا و "سطح متمرکز و تراکم سرمایه" و "ظرفیت دستگاه تولیدی" اقتصاد سرمایه داری پیش از انقلاب در تحول روسیه پس از انقلاب به سوسیالیسم نقش چندان عمده ای بر عهده نداشتند. زیرا به نظرا و گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم قبل از هر چیز از طریق گذراندن یک دوره انقلابی - دوره ای که در آن جنگ همه عرصه های تولیدی را در هم می کوید - ممکن بود. در طی چنین دوره ای او معتقد بود که:

"سازمان کار جامعه بطور اجتناب ناپذیری از هم فرومی پاشد، و سازمان دهنی مجدد آن مستلزم فروپاشیش می باشد، و بنا بر این فروپاشی موقت نیروهای مولسده قانون ذاتی انقلاب [پرولتری] است." (۹)

از اینرو بوخارین انقلاب را دوره ای میدید که طی آن ماتریال و منابعی و انسانی جامعه سرمایه داری بشدت نابود میشد. لذا بزعما وى اینکه این منابع تا پیش از شروع انقلاب در چه سطحی از رشد و توسعه قرار داشتند دیگر چندان مهم نبود. بنظروى پرولتاریا در دوران پس از تثبیت قدرت سیاسی اش بیش از آنکه بتواند با اتکا به میراث فنی به جا مانده از جامعه سرمایه داری پیش از انقلاب

سوسیا لیسم خود را بنا نهد، می‌بایست به توان سازماندهی خود اتکاء کند. با این چهار چوب تحلیلی، بوخارین خود را در مقابل نظرات غالب و سنتی سوسیالیسم دگرایی روسیه قرار میداد که امکان ساختن سوسیا لیسم در روسیه را بدلیل عدم رشد کافی تکنولوژی و نیروهای مولده غیر ممکن میدانست. بنظروى پرولتاریای روسیه و پرولتاریای آلمان هر دو می‌باید بر ویرانه‌های نظام قبلی سوسیا لیسم را میساختند، و در اینجا دیگر صرفاً قابلیت آنان بعنوان سازماندهان نظام جدید مهمترین شاخص موفقیتشان بشمار می‌رفت. بوخارین برای اثبات نظر خود در شدت جامعه‌سرمایه‌داری را با سوسیا لیسم مقایسه می‌کند و اظهار می‌دارد:

"آنان [یعنی بورژوازی] سرمایه‌داری را نساختند، بلکه این نظام ساخته شد. پرولتاریا نیز بعنوان یک عامل جمعی سازمان نیافته، در حال ساختن سوسیا لیسم به مثابه یک نظام سازمان نیافته است. اگر ایچصاد سرمایه‌داری امری خود بخودی بود، ساختمان کمونیسم تا حد معینی اقدامی آگاهانه یعنی حاصل یک پروژه سازمان یافته است." (۱۰)

تا آنجا که به دهقانان بر میگشت بوخارین ادعان داشت که تولید خرد روستا را نمی‌شود یک شبه و به سرعت به جرگه تولید بزرگ و با برنامہ‌گشاندن، ولی، به رغم این مانع، اقتصاد روستا را می‌شود و می‌باید تابع تولید سازمان یافته کشور کرد. بدین منظور بوخارین معتقد بود که اقتصاد روستا را می‌باید عمدتاً در عرصه گردش، یعنی در رابطه مبادله‌ای بین شهر و روستا به نیازهای تولید با برنامہ کشور مقید ساخت. بوخارین با حرکت از چنین موضعی معتقد بود که موجبات تولید بزرگ و با برنامہ به تدریج فراهم می‌آید:

"کمبود تجهیزات کشاورزی ممکن است بعضی از کشاورزان را به زراعت به شیوه جمعی ترغیب کند (کمونه‌ای زراعی، انجمن‌های [زراعی] و کارتلها)، ولی در مورد بسیاری از تولیدکنندگان خرد، شرکتشان در نظم سازمانی [مورد نظر ما] بدو از طریق عرصه گردش ممکن میگردد." (۱۱)

البته وقتی در آن سالها بوخارین از لزوم مقید ساختن دهقانان به تولید با برنامہ در عرصه گردش صحبت می‌کرد منظور او به هیچوجه عرصه گردش نبود که در آن مناسبات پولی و کالایی وجود داشته باشد و طرفین مبادله از امکان استفاده از سیستم اعتباری و بانکی برخوردار باشند. کاملاً برعکس، در طی آن دوران سیستم اعتباری و مناسبات پولی یا در حال زوال و یا بهر حال از کار افتاده بودند.

در چنین حالتی، دهقانان از طریق "مبادله کالایی" محصولات خود با دولت نبود که در پروسه گردش وارد میشدند. البتّه مکانیسم بازاری این امکان را از دهقانان سلب کرده بود که بتوانند مازاد محصولاتشان را بصورت کالا به عرصه گردش وارد و در آمد سودی برای خود کسب کنند. آنچه بوخارین از تقابل دولت کارگران و تولید خرد در عرصه گردش مدنظر داشت این بود که دولت بدون آنکه در وهله اول برای سازماندهی تولید اشتراکی در روستا نیروی خاصی صرف کند می تواند با استفاده از مکانیسم های "ما وراء اقتصاد" و "قهر انقلابی" مازاد محصول تولید خرد روستایی را تملک کند و بدین سان اقتصاد خرد روستا را تابع تولید با برنامه درکشور گردانند. اقدامات دوران کمونیسم جنگی در این زمینه را هم بوخارین ایده آلیزه کرده بود و به عنوان روشهای عمومی وجهان شمول به پرولتاریای سایر کشورها هم توصیه میکرد. "انحصار دولتی [خرید] غلات، جیره بندی محصولات کشت و رزی، مطالبه رسمی محصولات [کشت و رزی] از جانب دولت، ثابت نگه داشتن قیمت ها، تخصیص سازمان یافته محصولات صنعتی" (۱۲) - اینها روشهایی بودند که بوخارین برای تابع ساختن تولید خرد کشت و رزی به نیازهای توسعه با برنامه کشور از طریق عرصه گردش مدنظر داشت.

بالا گرفتن شورشهای دهقانی و حتی ابراز تندنا رهایی از جانب کارگران در قبال اقدامات کمونیسم جنگی، ضرورت تجدیدنظر در این خط مشی اقتصادی و ارائه نپ بجای آن را برای حزب بلشویک الزامی ساخت. بعلاوه در طی سالهای ۱۹۲۱-۲۵ موج انقلابی کارگران اروپا روبه افول رفته بود و در عوض اقتصاد سرمایه داری جهانی در حال شروع یک دوره ثبات و رونق بود. این دو فاکتور عینی بوخارین را هم ناگزیر ساخت تا در آلترناتیو اقتصادی خود برای ساختمان سوسیالیسم در روسیه تجدیدنظر کند. وی به این ضرورت پاسخ داد، بدون آنکه ذره ای از تئوری تعادل خود دور شود.

نا توانی دولت کارگران در اتخاذ فوری یک اقتصاد با برنامه برای روسیه، بوخارین را بر آن داشت که برای بازگرداندن تعادل به اقتصاد نابسان روسیه به جستجوی وسیله دیگری بپردازد. وی که در دوران کمونیسم جنگی مقوله "برنامه" را برای اعاده تعادل به اقتصاد نابسان روسیه ایده آلیزه کرده بود این بار با شروع نپ مقوله "بازار" را بعنوان مکانیسمی که میتواند این تعادل را به اقتصاد روسیه بازگرداند ایده آلیزه کرد. در دوران کمونیسم جنگی وی تسکوان سازماندهی پرولتاریا را عامل اساسی برای بازگرداندن تعادل به اقتصاد روسیه میدانست، لکن طی دوره نپ همکاری اقتصادی کارگران و دهقانان، و پیوند سیاسی ایندو را بعنوان نیروی محرکه لازم برای اعاده و بقاء تعادل اقتصادی روسیه مدنظر داشت. طی دوره اخیر مقولات و نیروهای جدید دیگری قرار بود که اردو

مقوله "برنا مه" و پرولتاریا در دوران کمونیسم جنگی را انجام دهند، به نظر وی نپ قرار بود تعادل بین بخش‌ها و اجزاء مختلف اقتصاد روسیه را برقرار نماید. در کوتاه مدت نپ می‌توانست تعادل بین عرضه و تقاضا در بازار را برقرار سازد و در دراز مدت می‌بایست توازن بین کشاورزی و صنعت، و تولید و مصرف را موجب گردد. روسیه پس از انقلاب، در قالب مقولات خاص بوخارین، از یک "تراز منفی انرژی" برخوردار بود. برای تبدیل این تراز منفی به یک تراز مثبت لازم است جا معه بهر صورت و بهر قیمت از امکانات موجود خود چنان استفاده کند که حجم تولیدات آن از نیازهایش افزون شود. بنظر بوخارین نپ توان انجام این کار را داشت. بدین دلیل وی این بار ایده نپ و بلوک کارگران - دهقانان را بعنوان نیروی محرکه و عامل ثبات جا معه در حدیک سیستم‌ها شامل ایده آل‌یزه کرد.

تغییر شرایط خارجی جا معه روسیه برای بوخارین از اهمیت بیشتری برخوردار بود. برای او همان‌طور که پیشتر نشان دادیم تعادل بین یک جا معه و محیط پیرامونش عامل اساسی در ایجاد تعادل درونی میان اجزاء آن بشمار می‌رفت. در دوران کمونیسم جنگی، که از یکسوسرمایه‌داری دولتی در کشورهای اروپایی به دلیل فشار جنگ به اقتضا داین کشورها تحمیل شده بود و از سوی دیگر اعتراضات حرکت‌های اعتراضی کارگران و برآمدهای انقلابی، چنان‌که از پیروزی انقلابات سوسیالیستی و تحول جوامع اروپایی به نظام‌های متکی به تولید با برنام‌ها و سازمان‌نیافته را بشارت میداد، بوخارین تحول اقتصاد روسیه به تولید با برنام‌ها را انعکاس تا ثیر محیط خارجی بر فعل و انفعالات درونی آن نیز میدید. وی در همان سال‌های کمونیسم جنگی نوشته بود:

"ثبات هر تعادل ساختاری، یعنی تعادلی که بین گروه‌بندی‌های مختلف اجتماعی انسانی و عناصر انسانی یک سیستم اجتماعی وجود دارد، متکی به تعادل معینی بین جا معه و محیط خارجی آن می‌باشد." (۱۳)

با فروکش موج انقلابی در اروپا، تشبیت اقتصاد سرمایه‌داری جهانی در نیمه دوم سال‌های بیست، حذف سرمایه‌داری دولتی در جوامع اروپایی و برخورداری سرمایه‌های خصوصی از آزادی عمل قبلی‌شان یعنی بدون آنکه دولت دیگر مستقیماً در کارشان دخالت کند، بوخارین یک تغییر اساسی در محیط خارجی جا معه روسیه مشاهده میکرد. به نظر وی این تغییر خارجی لزوم یک تغییر در فعل و انفعالات درونی اقتصاد روسیه را نیز الزامی می‌ساخت. از اینرو نپ برای او در عین حال یک عکس‌العمل اقتصاد روسیه در قبال تغییرات محیط پیرامونی جا معه روسیه نیز معنا می‌یافت:

"... بایستی این نکته را تکرار کنیم و مجدداً مسوود تا کید قرار دهیم که در نزدیکیترین کشورهای سرمایه داری همسایه ما این اقتصاد بورژوازی است که با زسـازی شده [و نه چیز دیگری]؛ و این وضعیت تا شیرمعینی بر روشی دارد که ما معضل موقعیت اقتصاد داخلی ما را با آن مورد بررسی قرار میدهم." (۱۴)

این تغییر فاز، دردردک اساسی قبلی بوخارین از چگونگی سیر تحول جامعه روسیه به سویالیسم تغییرات جدیدی وارد کرد، اکنون، برخلاف گذشته، بوخارین دیگر معتقد نبود که نظام سرمایه داری را می شود با یک ضرب و بدون فوت وقت به تولید با برنامۀ سازمان یافته متحول گردانند. حالا به نظراً و آماجگی یک جامعه برای انقلاب سوسیالیستی و آماجگی آن برای ساختمان سوسیالیسم دیگر در دو مقوله متفاوت بودند؛ اولی در هر جامعه سرمایه داری وجود داشت، اما دومی امری بود که پرولتاریا تا زه پس از کسب قدرت سیاسی از امکان فراهم آوردن شرایط آن برخوردار میشد. نپ برای بوخارین در حکم دوره ای بود که طی آن امکان رسیدن به ملزومات مادی سوسیالیسم، برای جامعه ای که انقلاب پرولتاریائی پیروزمندی را از سر گذرانده باشد، فراهم می آمد. بوخارین پیشتر اقدامسات کمونیسم جنگی را در حداقداماتی عمومی و جهانشمول به کارگران و کمونیست های دیگر تجویز کرده بود، اما اکنون با ایده آلیزه کردن نپ، آنرا به یک مرحله غیر قابل اجتناب در تکامل جوامع به سوسیالیسم ارتقاء داده و به کارگران و کمونیست های جهان لزوم گذار از آن را خاطر نشان میکرد:

"آماجگی برای انقلاب و آماجگی برای سوسیالیسم بعد از انقلاب دو چیز متفاوت بودند. اشتباه بود اگر نپ بعنوان چیزی که مصلحت سیاسی اتخاذش را اقتضا میکرد، یعنی به عنوان امتیازی به خرده بورژوازی، توجیه میشد. کاملاً بالعکس، روشن بود که نپ تنها خط مشی بی بود که رشد نیروهای مولده را تضمین میکرد... هیچوقت حالتی که یا تماماً پرولتری باشد یا تماماً ما بورژوازی وجود نداشت؛ بلکه مراحل متفاوت بینابینی، با طبقات و اشکال اقتصادی متناظر با این مراحل، وجود داشت. در چنین وضعیت مختلطی پرولتاریا باید همزمانی خود را [بر دیگر طبقات اجتماعی] تا مین می نمود، و صنایع سوسیالیزه شده با ایده ژمونی خود را در عرصه حیات اقتصادی تا مین می کردند. سوسیالیسم بدلیل وجود این نیروهای

بینابینی نمیتوانست فی الفور برقرار شود با آن دوره گذاری که طی آن این نیروها به تدریج نابود و جای خود را [به نیروهای سوسیالیستی] سپارند نسب نامیده میشد. "۱۵

بنا بر این بوخارین دیگر، برخلاف دوران کمونیسم جنگی، معتقد نبود که امکان الفاء مناسبات کالایی - پولی و نشان دادن تولید با برنامه به جای مکانیسم بازار میتواند بصورت یک اقدام فوری و ضربتی از جانب کارگرانی که قدرت را بدست گرفته اند با اجرا درآید. بنظر او تحول یک جامعه سرمایه داری به سوسیالیسم، حتی پس از قدرت گیری کارگران، میباید مراحل بینابینی مختلفی را از سر بگذراند. بنظر او ضمن این پروسه پرولتاریا باید از مکانیسم بازار و تجارت آزاد برای ارتقاء موقعیت صنعت سوسیالیستی شده و تضعیف موقعیت تولید خصوصی استفاده کند. از اینرو بوخارین دیگر به موضع پیشین خود در این زمینه باور نداشت و آن را بعنوان یک موضع غلط مردود می شمرد:

" با این حساب میتوانیم بگوئیم که اگر توقعات قبلی ما در مورد تکوین یک نظم سوسیالیستی به احماء بازار و اقتصاد کاپیتالیستی بلافاصله پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا گره می خورد، و استقــــــــــــــــرار دیکتاتوری پرولتاریا را با معمول شدن فوری یک اقتصاد با برنامه همزمان میدانست، در آن صورت این توقعات اشتباه بودند. این چیزها فوراً رخ نمیدهند، بلکه در اثر یک پروسه تدریجی فشرده شدن، مغلوب شدن و تغییر شکل یافتن یکرشته از اشکال بینابینی متحقق میشوند. روابط بازار، پول، بورس، بانکها و غیره در این پروسه نقش بسیار مهمی ایفاء میکنند. "۱۶

"... چنین بنظر میرسد که ما داریم دقیقا ارکانال مناسبات بازار به سوسیالیسم میرسیم. میتوان گفت که این مناسبات بازار با تکامل خودشان از بین خواهند رفت. "۱۷

البته طی دوران نپ بوخارین کماکان معتقد بود که غلبه بر تولید خرد دهقانی، و ادغام نهایی آن در اقتصاد یکپارچه و متمرکز با برنامه کشور، میبایست از عرصه گردش شروع شود. بوخارین در این باور قبلی خود تجدید نظر نکرده بود. لکن برخلاف گذشته این بار وی عرصه گردشی را مد نظر داشت

که در آن تجارت آزاد، پول، اعتبار، بورس و خلاصه کلیه عوامل و مولفه‌هایی که یک سیستم گردش کالایی - پولی کاپیتالیستی میتواند تصور کرد، وجود دارند. بنظر وی تولید خرد کشاورزی و همینطور تولید خصوصی نپ من ها و کولاکها در طی دوران نپ به همان اندازه در استفاده از این مکانیسمها مجاز بودند که بخش دولتی اقتصاد، البته هر دو بخش برای ابقاء و ارتقاء موقعیت خویش مجبور به رقابت با دیگری در چهارچوب همان مکانیسم بازار بودند. بوخارین معتقد بود تا آنجا که به اقتصاد داخلی روسیه بر میگشت بخش دولتی حتی در صورت استفاده بخش خصوصی از مکانیسم بازار، از موقعیت برتری نسبت به آن برخوردار است و میتواند در عرصه رقابت اقتصادی نیز بخش خصوصی را از دور خارج کند :

"[بنگاههای دولتی] از طریق مبارزه در عرصه بازار، از طریق مناسبات بازار، و از طریق رقابت بنگاههای دولتی و کنوپراتیوها رقیبانشان یعنی سرمایه خصوصی را متفرق خواهند کرد." ۱۸

آزادی بازرگانی، و از برکت وجود آن رشد سرمایه‌های خصوصی، امری نبود که بوخارین را از موثر بودن نپ برای برگرداندن تعادل به اقتصاد روسیه منصرف سازد. بنظر وی مادامکه دولت کارگران مواضع کلیدی اقتصاد (یعنی بانکها، شبکه حمل و نقل، صنایع بزرگ، تجارت خارجی) را در دست داشت رشد سرمایه خصوصی و تولید خرد نمیتوانست به خنثی کردن کنترل عمومی دولت بر اقتصاد و حاکم کردن کنترل خود بر آن منجر شود. در حقیقت بنظر او طی دوران نپ این بخش دولتی اقتصاد بود که از وجود تجارت آزاد و مکانیسم بازار بیشترین نفع را میبرد، و در این ضمن میتواند بر توان و اقتدار خویش بیفزاید و مبنای حاکمیت خود را تحکیم بخشد :

"در شرایط حاضر... مطلقاً هیچوجه ما از وجود بازرگانی آزاد و اهمه نداریم، زیرا با اتکاء به تجارت آزاد، و با استفاده‌ای که خودمان از مبانسی تجارت آزاد کرده‌ایم، توانسته‌ایم مواضع مسلط خویش را تحکیم بخشیم و اکنون در موقعیتی قرار گرفته‌ایم که از عهده یک مبارزه پیروزمند اقتصادی برمیایم." ۱۹

و بالاخره، وجود تجارت آزاد در اقتصاد روسیه برای بوخارین بدین معنا بود که حقوق قانونی طرفین معامله میباید برسمیت شناخته شود، و هر یک از طرفین حق داشته باشد با اتکاء به قوانین اقتصادی موجود در مبادله

شرکت جوید و دیگری را از دور رقابت خارج کند، از اینرو وی دیگر دوره استکاء و توسل به "قهر انقلابی" را برای همیشه خاتمه یافته می‌شمرد، و در عوض معتقد بود که با شروع نپ دوران جنگ داخلی جای خود را به دوران صلح اجتماعی داده است. در چهارچوب این صلح اجتماعی، وی معتقد بود که مبارزه طبقاتی از عرصه سیاسی به عرصه اقتصادی کشانده شده است. به نظر وی پرولتاریای در قدرت میبایست در مبارزه اقتصادی بر علیه مالکیت خصوصی از یکسو بورژوازی (نپ من ها، کولاکها) را از عرصه رقابت خارج کند، و از سوی دیگر متحد اصلی خود در طی دوره نپ یعنی دهقانان متوسط و فقیر را ارتقا داده و به سطح خود رساند، و بدین منظور میبایست به جای استفاده از ابزار قهر و زور به روش اقناع و ارشاد توسل جوید. طی دوران نپ بنظر بوخارین حاکمیت انقلابی کارگران به حاکمیت قانونی آنان تحول مییافت، و لذا پرولتاریای در قدرت میباید به قوانین حکومت خود مقید میماند:

"حزب طبقه کارگر، تحت این شرایط [یعنی نپ]، به حزب صلح اجتماعی بدل میگردد، یعنی ... این حزب خواهان آنچنان صلح داخلی نمی‌شود که بر رسمیت شناختن تمامیت قدرت جدید، قوانین و نهادهای آن متکی است." ۲۵

۲ - بوخارین و صنعتی کردن روسیه

هرچند بوخارین در محاذله با اپوزیسیون چپ از لزوم آهنگ آرام-ولی متعادل - صنعتی کردن روسیه سخن به میان میآورد، و هرچند وی در جدل با جناح استالینیسم به مرکزیت در اواخر دهه ۲۰ بر لزوم رشد متعادل صنعت و کشاورزی و حفظ رابطه متوازن این دو طی پروسه صنعتی شدن پای میفشرد اما هیچیک از این دو نقطه نظر او بر اعتقاد پایه‌ای وی به نقش محوری صنعت بزرگ در سوسیالیستی کردن نظام اقتصادی روسیه خللی وارد نمیکرد. او در این نقطه نظر با جناح چپ و همینطور جناح استالینیسم به مرکزیت در توافق کامل بود که پیروزی سوسیالیسم در روسیه بیش از هر چیز در گرو صنعتی کردن کامل آن قرار دارد.

بوخارین ضرورت نپ و اهداف چنین دوره انتقالی در اقتصاد روسیه را بیش از هر چیز در فراهم آمدن امکاناتی میدید که رشد و توسعه صنعت بزرگ در شوروی را مقدور میساخت. او خود این نکته را در ابتدای رساله‌ای که در ۱۹۲۱ در توضیح نپ نوشته است چنین بیان میکند:

"تحت هر شرایطی و مستقل از خط مشی اقتصادی‌ئی که

به منظور ساختمان کمونیسم اتخاذ شده، آنچه اساساً باید مورد توجه قرار دهیم منافع صنعت بزرگ است، صنعت بزرگ سرآغازی بر هر توسعه تکنولوژیک است؛ [وبدین سان] اساس آن مناسبات اقتصادی نی خواهد بود که در یک جامعه کمونیستی برقرارند؛ (بعلاوه) صنعت بزرگ همانا پشتوانه پرولتاریای صنعتی، آن نیروی اجتماعی است که انقلاب کمونیستی را موجب میشود. هدف محوری هر خط مشی اقتصادی که ناظر بر توسعه نیروهای مولده است بطریق اولی باید ناظر بر تقویت صنعت بزرگ باشد. ۲۱

بوخارین مانع اساسی موجود بر سر راه صنعتی کردن روسیه را قبیل از هر چیز کمبود مواد، منابع و ثروت لازم برای تامین نیازها، ملزومات و هزینه این صنعتی کردن میدانست. از آنجا که مواد، منابع و ثروت اجتماعی شهر رو خود را به نحوی از انحاء در شکل محصولات نشان میدهند، بوخارین بر این باور بود که حجم محصولات موجود در جامعه روسیه میبایست در طی دوران نپ به شکل و بهر کیفیت افزایش یابد. بزعم او یا جامعه روسیه میتواند نسبت حجم محصولات خود را افزایش دهد که در آن صورت از امکان صنعتی شدن همسم برخوردار میشد، و یا در این کار ناموفق میماند که در آن صورت محکوم به فنا بود. بنظر او برای جامعه روسیه هیچ راه سومی متصور نبود.

به اعتقاد بوخارین نپ، با رونق بخشیدن به کل حیات اقتصادی روسیه، امکان پاسخگویی به این معضل را فراهم آورده بود. به اعتقاد این رونق، که به بالا رفتن قدرت خرید مردم ولذا افزایش تقاضا برای محصولات صنعتی منجر شده بود، کارخانه های ملی شده ای که طی دوران کمونیسم جنگی متحمل خسارات فراوان شده بودند از خطر استهلاک و نابودی کامل نجات یافتند و کارآیی خود را دوباره بدست آوردند. از برکت رونق تازه ای که در تجارت بوجود آمده بود شبکه حمل و نقل دولتی شده مجدداً فعال کارآیی قبلی اش را بدست آورده بود. و بالاخره، به لطف افزایش درآمد عمومی شهروندان روسیه بانکهای دولتی شده ای که تا پیش از شروع نپ عنوان بانک را بزرگمت بیدک میکشیدند، مجدداً بصورت مرکز تجمع اندوخته های مردم درآمدند و از توان اعطای اعتبار به صنایع دولتی برخوردار شدند. اینها همه نعماتی بود که بوخارین نرولشان را مرهون افزایش حجم محصولات جامعه روسیه در طی دوران نپ میدانست. این مشاهدات برای او کافی بود تا یک قانون عمومی برای اقتصاد روسیه استخراج کند :

خدمت اقتصاد دولتی سوسیالیزه شده و تمام پیگیره
اقتصاد بعنوان یک کل واحد قراردادهایم؛ این تمام
چیزی است که نباید در آن خلاصه میشود. از طریق توسعه
بازرگانی، ما در حقیقت به تاثیر انگیزه فردی بر
تولیدکننده خرد متوسل شده ایم و بدین ترتیب
توانستیم میزان بازدهی را افزایش دهیم. همینطور با
معمول داشتن روش قدیمی پرداخت دستمزد (قطعه کاری و
غیره) ما توانستیم آن لایه های فردگرای کارگران را
که با ایده های کمونیستی تحریک نمیشوند بلکه منافع
شخصی محرکشان است در خدمت سوسیالیسم قرار دهیم.^{۲۴}

بنابراین برای بخارین صنعت روسیه از امکان توسعه برخوردار بود.
بشرط آنکه میتوانست از امکانات و ذخایر مادی که در عرصه های دیگر اقتصاد
تولید میشد به نفع خود بهره مند شود، و از قبیل آن منابع انباشت خسود را
تأمین نماید. صرف اتکاء صنعت به منابع خود به نظر بخارین نیز همانند
اپوزیسیون چپ، قطعاً برای توسعه آن کفاف نمیداد. از بین منابعی که
صنعت بزرگ بدین منظور میتواند بداند توسل جوید، بخارین بیش از همه
بر تولید روستایی تاکید میکرد. این تاکید وی قابل فهم است؛ زیرا این
بخش از اقتصاد - از آنجا که حجم بزرگی از کل اقتصاد روسیه و نیروی شاغل
آنرا بخود اختصاص میداد - بعنوان بزرگترین خریدار محصولات صنایع روسیه
نیز عمل میکرد. از اینرو بخارین استدلال میکرد که هرچه این بخش از
اقتصاد کشور توسعه یابد، و بر درآمد و ثروت ناشی از آن افزوده شود، به
همان میزان نیز سهم صنعت از کل ثروت اجتماعی موجود در جامعه بیشتر
میشود، و نرخ انباشت آن بالا میرود:

"از اینرو، توسعه صنایع وابستگی به اقتصاد
دهقانی دارد. هرچه تقاضای موثر دهقانان بیشتر
باشد، به همان اندازه توسعه صنعت ما سریعتر خواهد
شد. هرچه انباشت اقتصاد دهقانی سریعتر باشد، به
همان اندازه این پروسه در صنایع ما سریعتر وقوع
خواهد یافت."^{۲۵}

بدین سان بخارین توسعه صنعت روسیه را از همان بدو امر وابسته به
چگونگی توسعه کشاورزی میدانست. به نظر او این وابستگی صنعت به
کشاورزی در روسیه عواقب دیگری نیز در برداشت که دولت کارگران باید با
توجه به آنها اقدام به توسعه صنعت روسیه میکرد، بخش کشاورزی به گمان

